

## اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

### بسم الله الرحمن الرحيم

امروز آمدم دیدم عجب هوای خوبی است این را هم درش بیاوریم ولی خب نمی‌شود این زیرش زیر پیراهنی است لباس سفید نیست ... اگر می‌شد با زیر پیراهنی بودیم که خیلی خوب بود ... يك شب یادم است شب سه‌شنبه بود مرحوم آقا راجع به تخیلات و اعتباریات و توهمات مسجد قائم زمان شاه همان زمانی که ارزانی بود همان موقع‌ها آن موقع، دیروز در راه به رفقا می‌گفتم که من خودم یادم است با همین دو چشم خود دیدم در همین منزل پیچ شمران خدا بیامرز مرحوم آقا سید مرتضی و یکی بود حاج تقی مصری که شما باید او را دیده باشید که مرحوم شده، در همان زمان مرحوم آقا، مرحوم شده. در همان زمان سرطان پروستات گرفت الان شاید بیش از بیست سال است که فوت کرده دعا می‌خواند قشنگ هم می‌خواند و یکی دیگر از همین افرادی که الان تهران است اینها رفته بودند يك گوسفند خریده بودند من یادم است که از بزرگی آن گوسفند تعجب کرده بودم حدود هفتاد و دو یا سه كيلو بود يك چیزی بود و اینها کشتنش و همان جا جگرش را خام خام تا آخر خوردند من ایستاده بودم می‌گفتم بابا بگذارید سیخ بیاوریم، نخیر خوردند خام خام همانطور که شکم را در می‌آوردند این سه تا آقا سید مرتضی و حاج تقی و یکی دیگر حالا آن چون زنده است اسمش را نمی‌آورم خلاصه این سه تا خوردند و تماشای کردند این جگر را همان جا، به چه قیمت؟ چهار صد و پنجاه تا يك تومانی الان نمی‌دانم يك سیر گوشت می‌دهند؟ آن موقع با چهار صد و پنجاه تومان يك گوسفند هفتاد و دو کیلویی به جان شما آقا که اینقدر عزیز است قسم می‌خوردم چهار صد و پنجاه تا يك تومانی اینها يك گوسفند هفتاد و چند کیلویی یادم است گرفته بودند قشنگ یادم هست رنگش هم یادم است رنگ پشمش سفید و گوسفند بزرگی و اینها آن زمان اینطوری بود خب حالا عوضش بیشتر شده حالا پول بیشتر است بهتر است کم باشد چه فایده؟ هر چه بیشتر باشد آدم بیشتر احساس می‌کند که پول دارد، بله ایشان آن زمان مسجد قائم بود یادم است راجع به اعتبارات و اینها صحبت می‌کردند که مردم همه چشمشان به ظاهر است عقل مردم در چشمشان است همین ظاهر هر کی ظاهرش پر آب و رنگ‌تر باشد و قیافه و تیپ،

تیپِ غلطاندازتری باشد بیشتر مورد توجه است در این مسائل صحبت می کردند بعد گفتند حالا شما من را در نظر بگیرید از خودشان مثال زدند خب گفتند این قیافه ما را که می بینید وقتی که وارد مسجد می شویم برای سلامتی حضرت آقا صلوات بفرستید از این کارها می کردند خدا بیامرزد يك مرشدی بود مشهدی میرزا بود که می رفت ایشان هم شما باید دیده باشید که اذان می گفت پهلوان بود مشهدی میرزایی بود و صلوات می فرستاد آدم خالصی بود آدم صافی بود بی کلک بود خدا بیامرزدش آن هم برای خودش عالمی داشت می گفتند برای ما صلوات می فرستند کوچه باز کنید حضرت آقا آیت الله تشریف آوردند خلاصه دیگر مردم احترام و سلام و بفرمایید می آورند ما را می نشانند توجه می کنند وقتی بخواهیم صحبت بکنیم همه چشمها متوجه ما که آقا چه می خواهد بگوید این مطالب را آدم چیز می کند می بیند طرف دارد راه می رود در خیابان آدم زورش می آید جواب سلامش را بدهد ولی وقتی يك موقعیتی پیدا می کند همه همینطوری نگاه می کنند خب احمق این همانی بود که جواب سلامش را نمی دادی زورت می آمد سرت را بگردانی حالا چی شده؟ این يك مساله ای است این يك قضیه ای هست که تا طرف يك موقعیتی پیدا می کند جایی می رسد و به يك وضعیتی می رسد اینجا که نیست من خارج از اینجا را می گویم مثلا بلاد کفر و آنجاها منظورم هست اینجا که خب اینطور نیست يك دفعه همه توجه می کنند همه اذهان متوجه می شود بعد گفتند که خب حالا همین من الان بیایم ایشان می گفتند لباسم را در بیاورم عمامه را بگذارم کنار عبا را بگذارم کنار قبا را بگذارم کنار فقط در حد شرعی البته من می گویم ایشان نگفتند شرعی حالا شرعی اش را اینکه پیراهن را هم در بیاورید ایشان نگفتند بله محاسن کوتاه بشود گفتند با يك پیراهن و يك شلوار بیاییم خب گفتند علم که همان علم است تقوا که همان تقواست وضعیتهان که همان است فقط لباس عوض شده این لباس عوض شده آن محاسن اینقدری، آقایان به من می گفتند که محاسن را بلند کن من به حرف هیچ کدامشان گوش ندادیم این محاسن کوتاه بشود و بعد هم در حد همین يك پیراهن و يك شلوار دیگر نه صلواتها خبری است سلام و کوچه باز کنید و حضرت آیت الله همه اش کنار می رود، عقل مردم در چشمشان است و چشم مردم عقلشان است اینها عالم تخیلات است اینها همانهایی بودند که زمان پیغمبر عقلشان در چشمشان بود پیغمبر را با چشمشان می دیدند نه با دلشان پیغمبر را فقط با جاه و جلال می دیدند پیغمبر را فقط با معجزه می دیدند

پیغمبر را فقط با کار غیر عادی می دیدند پیغمبر را فقط با از غیب خبر دادن نگاه کن دارد می گوید، دو نفر می آیند پیش پیغمبر در موقع نماز صبح و از حضرت سوال می کند که ما آمدیم از شما سوال کنیم حضرت می گویند خودتان می گویند یا من بگویم آنها می گویند نه یا رسول الله شما بگویند و حضرت می گویند تو برای این و برای این آمدی بعد آنها می گویند ا بین يك چشمه نشان داد دیدی چطور خبر داد ولی هیچ وقت با خودش فکر نمی کند حالا پیغمبر آمد و نخواست علم غیب بگوید نخواست بگوید تا حالا گفتم دیگر بس است نخواست بگوید کم کم آن اعتقاد رو به سردی می گراید، از همان روز اول نه یواش یواش چند روز است خبری نیست غیب نمی گوید نمی دانم دو هفته گذشت پیغمبر عادی می آید نماز می خواند حالا سه هفته گذشت چهار هفته گذشت به جان شما دو ماه پیغمبر غیب نگوید همه برمی گردند می روند در خانه هایشان این پیغمبری که غیب نمی گوید چه فایده؟! آن پیغمبری که درخت باهاش حرف نزنند چه فایده؟! بله شك کردند در همین قضیه حدیثیه، آن که از افتخارات اسلام است که می گویند از افتخارات اسلام است و تمام اسلامی که الان در سراسر دنیا است از برکات ایشان بوده و از زحمات ایشان بوده و مطالبی که امروز مطرح می شود انگار امیرالمؤمنین اصلا وجود خارجی نداشته فقط هرچه برکت است از ناحیه این بزرگوار آمده همینطوری هم صاف صاف دارند در این مملکت راه می روند بله اینها انگار همین ایشان گفت که تا الان شك نکرده بودم الان شك کردم که اصلا تو پیغمبری یا نه؟ خب این آقا تا آخر عمرش هم همین است، وضعیتش مشخص است و بقیه که مثل آن هستند گفتند به پیغمبر که «رَحِمَ اللّٰهُ الْمُحَلِّقِينَ»<sup>۱</sup> محلقین را خدا رحمت کند بعد گفتند که والمقصرین هم بگویند حضرت نگفتند و مرتبه چهارم گفتند که والمقصرین بخشیدنشان اینها همانهایی هستند که شك کردند وقتی پیغمبر می گوید حلق کنید خب چرا نمی کنید؟ یا رسول الله ما که مکه نرفتیم که حلق کنیم به تو چه مربوط است که نرفتی می گوید بکن بکن در خانهات نشستی برو حلق کن او می گوید که حلق کن خب حلق را کن به قول مرحوم آقا شیخ حسن علی نخودکی یکی هم بود تا چندی پیش می دانم زنده بود و حیات داشت يك زنی بود این را دکترهای رفقا سابق در مشهد می شناسند این قضیه را همانها هم تعریف کردند یکی از دوستان آن قضیه را تعریف کرد می شناخت شخصش را هم می شناخت، آمده

---

<sup>۱</sup> مستدرک الوسائل ج ۹ ص ۳۱۲

بود پیش نخودکی گفته دخترم شوهر کرده و چند سال است بچه دار نمی شود و شوهر هم دارد طلاقش می دهد خیلی ناراحت بود آن هم گفت بلند شوید بروید خدا به شما يك پسر می دهد آقا این چیزی که بود عمل کرده بودند رحمش را در آورده بودند گفتند آقا این اصلاً رحم ندارد گفت شما از من بچه می خواهید یا رحم می خواهید؟ شما از من بچه می خواهید خدا به شما می دهد و گرنه رحم می خواهید بگویم خدا به شما رحم بدهد بچه می خواهید من می خواهم بچه از دهنش در آید، هیچی بچه بعد از نه ماه در آمد! از کجا درآمد؟ خدا می داند الان دارد برای خودش در خیابان راه می رود هنوز هم می گویند زنده است تا چند سال پیش می دانستم همان شخصی که به کرامت ایشان به دنیا آمده بود هنوز حیات داشت، پیغمبر می گوید حلق کند تو به مکه چکار داری؟ برو حلق کن عمره بجا نیاورده خب نیاورده به جهنم خدا منتظر عمره تو است بهتر برو حلق را بکن و برگرد چکار کردی؟ هیچی رفتیم دست از پا درازتر برگشتیم خوب کاری کردیم و افتخار هم می کنیم چی می گویی؟ اینکه دیروز می گفتم در قبال حق اینطور باید آزاد باشید اینطور منظورم بود.

یک قضیه ای من خواندم در این کتابی که چاپ شده در مشهد خیلی ناراحت شدم خیلی ناراحت شدم کتاب آیت نور در مقدمه مسائلی دارد از جمله این: به مساله مرحوم آقای خمینی که می رسد آنجا خب امام نمی گویند، از یک طرف مرحوم آقا امام را جایز نمی دانند از آن طرف برای اینکه خلاصه مشکلی در مساله پیش نیاید و خلاصه مورد نقد و ایرادی قرار نگیرند می گویند این القابی که ما برای بزرگان آوردیم مربوط می شود به آن القاب زمان سابق، آخر نامردها پدر ما یک جلد امام شناسی نوشت تا اعلان کند که گفتن امام حرام است چه تهمت می دانید الان دارید به پدر ما می زنید؟ اولاً این حرف که خیلی مسخره است می گوئیم شما به آقای خمینی الان دارید تعریف می کنید می گوئید لقب شصت سال را من می آورم آخر احمق مثل اینکه یکی بیاید حضرت علامه طهرانی را بنویسد بگوید: آقا سید محمد حسین من اسم آقا سید محمد حسین را که می آورم مربوط به همان شصت سال پیش ایشان است، این خودش مسخره ترین مطلبی است که خب مطرح شده وانگهی شما رسماً دارید با این کارتان می گوئید که امام درست است منتهی ما لقب قبل را داریم می گوئیم در حالی که پدر ما کتاب نوشته که امام جایز نیست، این چه کاری است که شما برداشتید کردید؟ درست، این را می گویند چی؟ این را می گویند ذلت در مقابل حق که انسان در مقابل حق ذلیل می شود یک مانعی پیش می آید نه در مقابل قبول حق، نه در اعلام حق، در نشر حق در گسترش حق، شما دارید بیوگرافی علامه را می نویسید، تو

که داری این را می نویسی به چه حقی حرفی را می زنی که مورد خلاف نظر ایشان و مبنای ایشان است؟ اصلا کی گفته تو یک همچنین حقی را داری که بنویسی؟ تو می خواهی نظر خودت را بگویی خب بگو دیگر حق نداری نظر پدر مرا بگویی، او نوشت برای اینکه بگوید که جایز نیست، شما دارید می گوید ما این لقبی را که آوردیم مربوط به آن موقع است یعنی الان این نیست، الان امام است سابق این بوده، علاوه بر اینکه این مسخره است علاوه بر آن چیست؟ روپوش گذاشتن به مبنای ولی خدا و شخصی است که عمرش را در اینجا تلف کرده و این مساله چوب دارد من یکی از افراد بود یک مقاله ای نوشته بود مقاله و مصاحبه ای کرده بود چند دفعه در آن لفظ امام به کار برده بود من گفتم چون خودتان را به عنوان شاگرد ایشان معرفی کردید و بعد آوردید تا این مقاله را اصلاح نکنید من با شما رابطه برقرار نخواهم کرد و تا الان که با شما صحبت می کنم قطع رابطه کردم و بعد دیگر یک بنده خدایی صحبت کرد و من نگفتم و خودشان اضافه کردند گفتم بسیار خب نوار را بیاورید اگر نگفته باشید حرفتان را می پذیریم مشروط، همانطوری که گفتم همانطور بلند شوید بروید در مجامع عمومی اعلان کنید که من در این مصاحبه لفظ را به کار نبردم و اینها از خودشان آمدند و اضافه کردند بروید اعلان کنید ما حرفی ندارم بابا تو که داری خودت را به عنوان شاگرد ایشان معرفی می کنی به چه جرأتی می آیی یک همچنین صحبتی را می کنی و الفاظی که مورد نظر ایشان نیست را به کار می ببری؟! و کیف به اینکه حالا بروید راجع به این کتاب بنویسد آقا خب چاپ نمی کنند، نمی کنند به جهنم که نمی کنند خب نکنند شما که دارید این کتاب را چاپ می کنید بخاطر اینکه مبنای ایشان را منتشر کنید یا نه می خواهید کاغذ پخش کنید؟ چطور شما مبنای ایشان را دارید پخش می کنید و مبنای ایشان را دارید لگدمال می کنید؟! این چه ترویجی است؟! این چه اعلانی است؟! این چه نشری است؟! من نمی فهمم شما که این عمل را دارید انجام می دهید روی چه حسابی دارید این کار را می کنید این همان چیزی است که من دیروز می گفتم همیشه انسان باید در قبال حق حرّ باشد، آزاد باشد و هیچ نوع ذلت و گرفتگی نسبت به او نباید داشته باشد و حق همین است اتفاقا بنده در جلد اول در مقدمه همین نوروز که دارم می نویسم در مقدمه اش راجع به خصوصیات که البته بنده اسمی از کتاب نیاوردم ابداً نه اسم آوردم نه هیچی فقط در آنجا جزء مواردی که ایشان رویش حساسیت داشتند در مقدمه یک چند مورد را آوردم یکیش همین که بگویم که ایشان روی این قضیه حساسیت داشتند و اگر کسی آمده و خلاف نظر ایشان مطلبی نوشته صحبتی کرده او به ایشان خیانت کرده، خیانت است دو دو تا چهار تا، خودمان را شاگرد علامه می دانیم و بعد به مکتب ایشان خیانت می کنیم این یک چیزی نیست که قابل توجیه باشد و قابل تأویل بخواهد مساله

مساله بسیار خطیری است که همیشه اینها همین، فقط در یک حد و در یک محدوده و یک قسمی و یک قسمی رفتار کنیم و یک قسمی خب بله آقاجان بله خب ما هم می‌توانیم یک نحوه‌ای باشیم که اصلا صد درصد فرض کنید که با همه چیز موافق و همه را از دم یک امضاء بگذاریم زیر ورقه سفید و بعد هم تحویل شخص بدهیم برو هرچه می‌خواهی بنویس این هم از ما می‌آید ولی بالاخره یک فردایی هم هست، نکند آقا فلانی فرض بکنید این است فلان جایش ایراد دارد به مرحوم پدر ما هم زمان شاه می‌گفتند مخالف است و هم بعدش می‌گفتند با مسائل مختلف است حالا ایشان چی؟ من یادم است که وقتی که ایشان کتاب وظیفه فرد مسلمان را نوشتند بعضی از افرادی که متصدی نشر بودند آنچه که در توان داشتند انجام بدهند که ایشان این را نشر نکنند چقدر تلفن به خود ایشان زدند به خود من چقدر تلفن زدند افراد را به عنوان واسطه فرستادند که آقا این باعث می‌شود موقعیت شما الان وضعیت اینطور است نمی‌گذارند صحبت‌ها نمی‌دانم فلان است الان این خلاصه موقعیت است، ایشان هی صبر کردند صبر کردند بالاخره خسته شدند گفتند که خب پخش نشود، خسته شدند، خسته شدند.

یک روز من با ایشان داشتم در بیمارستان امام رضا می‌رفتم، قرار بود یک طبیبی چشمشان را معاینه کند وقتی که برمی‌گشتیم، فاصله بیمارستان را داشتیم طی می‌کردیم ایشان گفتند: آقا این مطالبی که راجع به این کتاب می‌گویند به نظر شما چطور است؟ گفتم که آقا این کتاب، کتابی است که خواهی نخواهی موجی را ایجاد می‌کند در این شکی نیست ولی خب بالاخره آیا باید موج ایجاد بشود یا نشود؟ یا باید همانطور باشد، همان مرتکبات بماند و همان افکار بماند حالا چه افکار صحیح چه افکار سقیم همه به یک نحوی بماند الی ابدالاباد کدام یک؟ و بالاخره آرام می‌شود ایشان گفتند بله مساله همینطور است بعد این را فرمودند: اینها که نسبت به اینها اشکال می‌گیرند اینها نمی‌فهمند<sup>۱</sup> این شاهدهی که ایشان در اینجا آوردند این خیلی برای ما دلنشین بود که نشان می‌دهد افکار افکار مادی است فقط در فرمول ماده و قیاسات مادی و مسائل مادی دارد دور می‌زند، هفده سال است که با مرحوم آقا هیجده سال است بیست سال است که بوده ولی در این بیست سال نتوانسته افکار خودش را از قیاسات مادی یک مقدار سوق بدهد که بابا یک معنا و غیب و خدایی هم هست یک دستی هم این پشت هست، یک حساب و کتابی هم آن طرف قضیه هست فقط هم‌ا‌ش به این مردم و میز و صندلی نگاه نکن، فقط همین است این بابا یک روز هست یک روز نیست خب خیلی خب یعنی شما واقعا باید به یک نحوی

---

<sup>۱</sup>سوره النجم «۵۳» آیه ۳۰

باشد که آنچنان عافیت بر همه مطالب حاکم باشد که به هیچ وجه در هیچ بُرهه‌ای آب از آب تکان نخورد اینکه اصلاً با این نظر ما نیامدیم در این مکتب با این نظر نیامدیم سابق مردم یک اسلام می‌آوردند از فردا جنگ‌ها شروع می‌شد ما کجاییم؟ شمشیر دست بگیر برو به جنگ رم برو به جنگ بنی‌مصطلق و بعد غزوه فلان چی چی خود پیغمبر جنگ است دیگر تیر و نیزه و شمشیر حالا یک تو به ما بگویند به ما برمی‌خورد از یک تو گفتن می‌ترسیم از یک این آقا خیلی همچین با نظرات بعضی‌ها موافق نیست ما ترس داریم ما می‌ترسیم ما نه این یک جوری بشود آن طور به هم نخورد آن جور اوضاع نشود نه آقا چه اشکال دارد انسان منطقی باشد صحیح باشد و نصیحت لائمه المسلمین را باید سرلوحه خودش قرار بدهد کسی که دلسوزی می‌کند دلسوزی برای عظمت و عزت اسلام می‌کند و عزت حاکم اسلام عزت اسلام است خب واقعا اگر در همه‌جای دنیا از حاکم اسلامی به عنوان یک فرد دارای مثلاً اندیشه بسیار مثلاً متین، روش و شیوه بسیار چیزی یاد کنند ما بیشتر خوشحال می‌شویم یا اینکه فلان جا آنطور فلان جا اینطور کدام است؟ عظمت اسلام بخاطر همین ما می‌گوییم که واجب است انسان از حاکم اسلامی اطاعت کند چون حاکم اسلام همان ظهور خود اسلام است، ظهور خود عزت اسلام است مسأله و جوب اطاعت از حاکم است به عنوان یک امر اعتباری نیست یک امر واقعی است چون انسان الان اسلام ظهور پیدا کرده در یک فرد پس انسان باید او را چکار کند؟ تأییدش کند هی تأییدش کند هی مثبتات را بگوید مواردی که نقص است باید گوشزد کند هی به قضیه برود بالا برود بالا هی رشد بکند خب خود انسان هم افتخار می‌کند تا اینکه نه آدم بنشیند کنار و فقط مواظب خودش باشد و توی گوش خودش باشد اینطور نشود آنطور نشود با مسائلی که راه می‌افتد خیلی به آرامش بخواهد برخورد بکند و ردّ بشود و همین‌که کسی بهش نگوید آقا بالای چشمت ابرو است نتیجه‌ای ندارد یعنی این مسأله نیست انسان باید در قبال حق چون چیزی مافوق حق وجود ندارد

تلمیذ: ...

استاد: خب ببینید آن در آنجایی است که خلاف این اگر بخواهد روشی در پیش گرفته بشود منتج نتیجه نخواهد بود و این به ضرر خواهد شد فرض کنید همین در زمان بعد از خلافت رسول خدا وقتی خلافت رسید امیرالمؤمنین خب ابتدا آمد و مخالفت کرد و بواسطه مخالفتش زن و بچه‌اش هم از دست داد کشتنش دیگر و تمام شد یعنی آقا صاف آمدند گفتند ما برای رسیدن به مقصدمان از روی جنازه دختر پیغمبر هم ردّ می‌شویم برای ما مسأله‌ای نیست و ردّ شدند و نوه پیغمبر هم کشتند بی‌برو و برگرد هم دختر پیغمبر و هم نوه دختر پیغمبر را کشتند و صاف یک کوزه آب رویش خوردند خیلی

راحت خب این کار شد امیرالمؤمنین اگر بخواید بیاید به این روش ادامه بدهد به این مخالفت بخواید ادامه بدهد به این مقابله رو در رو بخواید ادامه بدهد چه وضعی پیش می آید آیا آنها دست برمی دارند؟ نه هر روز یک آشوب هر روز یک بلوا و بعد اگر ممکن است ترور کنند مگر سعدبن عباده را ترور نکردند و بعد هم گردن جن ها انداختند داشت در تاریکی جایی می رفت برداشتند با تیر زندش گفتند که رجم بالغیب بوده و بعد هم اجنه این کار را کردند و سنگ زدند و بعد یکی آن دورها شنیده که چنین صدایی یک همچین شعری از آسمان جنه در آسمان دارد یک همچین صدایی می کند و پنخش کردند در مدینه و حیوان ها هم همه پذیرفتند حضرت چکار بکند؟ مجبور است بیاید، مجبور است بیاید در نماز جماعت شرکت کند، مجبور وقتی که یک مشکل پیدا می شود نیاید بگوید که چشمتان در آید حالا خودتان حل کنید اینها همه چیست؟ اینها همه کرامت و بزرگواری امیرالمؤمنین را می رساند چرا؟ چون مساله تغییر پیدا نخواهد کرد بنا بر این است که مخالفت کنند صاف طرف می گوید علی حق با تو است ولی بیا بگذر خب این کسی که این حرف را می زند حق با تو است بیا بگذر یعنی چی؟ یعنی من نمی خواهم با تو بیعت کنم خب حضرت چکار کند اگر مماشات نکند چکار کند؟ غیر از این است که موجب تحریک احساسات می شود ذهنیات اضافه می کند علی رفته در خانه اش نشسته دارد حرز درست می کند بابا موسی بن جعفر نشسته در مدینه دارد احکام را می گوید مسائل می گوید هارون آنجا می گوید دارد شمشیر جمع می کند پول دارند برایش می آورند، امام هادی را می فرستد در خانه برو ببین پول ها و شمشیرهای که آوردند ذخیره کند بر علیه ما کودتا کند بابا حضرت در خانه نشسته دارد نماز شب می خواند شمشیرش کو؟ پولش کو؟ افراد کو؟ نامه کو؟ این حرفها چیست؟ درست شد این مساله مساله ای است در جایی است که چاره ای نیست یعنی جریان جریان مخالف و منحرف که به هیچ وجه زیر بار نخواهد رفت و آنجا خب این مساله این ملاک همیشه هم هست، این ملاک همیشه هست وقتی که انسان یک مطلبی را به یک نفر بگوید وقتی که ببیند نتوانسته ترتیب اثر بدهد یا مشکلاتی داشته نمی تواند ترتیب اثر بدهد حالا دوباره بگوید این می شود مماشات، یک دفعه گفتی تمام شد تکلیف را ادا کردی وظیفه را ادا کردی دیگر پیگیری کردن و هی سوزن فرو کردن و هی نمی دانم تکرار کردن این چه نتیجه ای دارد؟ آدم می خواهد دق دلی خودش را خالی کند که اینجا جای این حرفها نیست وظیفه را می خواهی انجام بدهی وظیفه را انجام دادی برو پی کارت حرفت را زدی تمام شد دیگر هی پیگیری کردن و فرض کنید که مطلب را این طرف و آن طرف گفتن اینها هیچ نتیجه ای ندارد جز تحریک احساسات در یک عده از افراد و بهانه به دست افراد دادن برای اینکه در آن تفکرات و تخیلات خودشان



خب یک قدری رسوخ بیشتری پیدا بکنند روش و مرامی را که همه بزرگان آمدند آن را بیان کردند همه به فقط همین ادای تکلیف و اینها برمی گردد نه اینکه دیگر حالا اضافه بر این انسان بخواهد کارهای غیر صحیح غیر چیز اینها انجام بدهد.

تلمیذ: ...

استاد: من بیرون نکردم خودشان رفتند، روز اربعین خودشان قرار گذاشتند که وقتی تمام می شود بروند بیرون، من یادم است بعد در روز بیست و هشت صفر آمد آن آقای کذابی و اصلا یک جریانی بود که این آقای میرحسینی را بیرون کنند و فلان و من که این را شنیدم پیغام دادم این دیگر یک مخالفت علنی است با آن مرامی که خب مرحوم آقا پایه گذاری کردند مسئول آنجا آقای میرحسینی بوده و پیغام دادم که آقای کذا فردا نیاید ایشان گفته بود که بروید به ایشان بگویید که ما فقط از یک نفر اطاعت می کنیم گفتم بسیار خب هر چه پیش آمد خودتان می دانید آن روز یک نفر آنجا آمد به مرحوم آقا سید مرتضی بی احترامی کرد آن آقای که به من آنطور گفته بود و من قصد نداشتم که بگویم این آن آقا چیز بکند قصد داشتم که مساله افراد باشند و همان جا حضور داشته باشند و مشغول باشند حتی به آقای میرحسینی هم گفتم که اگر شما نمی توانید در قبال جسارت آنها بایستید من از قم ... شما بگویید بله شما مسئول هستید و شما باید این کار را انجام بدهید چایی را از دستشان بگیرید و بیاورید معطل نباید بشوید که اینها برای شما تئاتر بازی کنند آن بنده خدا در فشار بود یعنی واقعا یعنی از یک طرف نمی خواست برخورد بشود از یک طرف می دید که برنامه است یعنی دارند تئاتر بازی می کنند که ایشان را حذف کنند چایی را اینطوری کله را می گرفت پایین دست را بالا یا می گفت برو قوری را بیاور خب یعنی چی؟ بازیها یعنی چی؟ اینجا حسینه است یا تئاتر است؟ این بازیها چیست؟ مرحوم آقا ایشان را گذاشتند مسئول و کسی حق ندارد ایشان را بردارد نه بنده و نه اخوی بنده و نه کس دیگر همه غلط می کنید بخواهید ایشان را بردارید حاج آقا جلال مسول برای آمدن خواندن است و بنده غلط می کنم و امثال بنده که جلسه تشکیل بدهیم و ایشان را حذف کنیم به جایش یکی دیگر را بیاوریم حق نداریم این کار را بکنیم درست، خب این اعمال انجام شده بود خودمان هم می دیدیم که دارد انجام می شود اینجا جایی بود که بنده باید بیایم چکار کنم؟ باید مقابله بکنم چون ما نمردیم هر کسی بخواهد هر کاری بکند این هست، روز بیست و هشتم نگفتم بروید بیرون روز سی ام گفتم که این قضیه شد به من وقتی گفتند گفتم

آقای فلان برود بیرون و بعد گفتم نرود بیرون من می آیم بیرونش می کنم این را گفتم این را که گفتم بلند شدند رفتند وقتی که داشتند می رفتند من گفتم همه بروید گم شوید این را موقعی که داشتند می رفتند من گفتم نه زودتر، گفتم بروید گم شوید که همه هم شنیدند و روز بیست و هشتم صفر آن آقای شیخ کذایی که اسمش را نمی برم خودش مرا داشت بیرون می کرد می گفت: بفرمائید بیرون گفتم: جنابعالی! گفتم: برو بیرون آقا دستش را گرفتم و هولش دادم بیرون، خود من را می خواست بیرون کند یعنی مساله شوخی نبود خب آنها آن طرف سکه ما را ندیده بودند و درست است ما مراعات می کنیم ولی خب به جایش واقع بشود اینطور هم نیست قضیه مراعات يك حدی دارد وقتی که پای ایستادن روی حق برسد من در دنیا از هیچ آبرویی نمی ترسم هر چه می خواهد بشود بشود یعنی این را همه می دانند یعنی برای من هیچ مساله ای نیست فقط آن که انجام بشود نه از قضیه نه از این طرف بگو آن طرف بگو اعلامیه پخش کن، زمان سابق بر علیه ما آنقدر در دانشگاه اعلامیه پخش کردند ما به ریش همه شان خندیدیم در همان زمان گذشته، این آقا حجتیه ای هست و از این حرفها، آن قضیه آنطور بود بعد از این قضیه خب خیلی عوض شد مشخص شد که خب ما آن طرف سکه را نشان دادیم و گفتم که یا باید این جلسه طبق آنچه که مرحوم آقا انجام بشود یا بنده در این خانه را می بندم این خانه مال من است این خانه چهار دانگش مال من است و شخصی است و من اجازه نخواهم داد که کسی وارد اینجا بشود، این حرف را من آنجا زدم و خیلی ها آن موقع به هم ریختند از جمله والده، خب والده هم آن موقع تحت مسائل و اینها بود خیلی به ایشان پر کرده بودند خیلی به ایشان پر کرده بودند و از آقای میرحسینی پر کرده بودند و از افراد دیگر و از آقا جلال و اینها خیلی پر کرده بودند به اصطلاح مساله را و همه دروغ یعنی دروغ دروغ از جمله مطالبی که آقا شما شاگرد آقا بودید آخر پناه بر خدا آدم می آید در مجلس امام حسین و به مردم تهمت می زند ایشان تعمداً روزها نمی آید به خاطر اینکه آبدار خانه را به هم بریزد آقای میرحسینی به در نگاه کند به دیوار نگاه کند خب من کی نیامدم، می گفت يك شب، شب هفتم صفر بود من اصلاً نمی دانستم هفتم صفر است و قرار بر این بوده که قبل از نماز صبح همدیگر را بیدار کنند اینها بنحواً مساله سیاسی اصلاً به آقای میرحسینی تلفن نکردند و ایشان آن شب را اصلاً نمی دانست که شب هفتم صفر است و روز شهادت امام مجتبی جلسه است آن وقت بلند شدند رفتند پیش والده مان ایشان تعطیل

کرده به خاطر اینکه به تعطیلی بکشاند ببینید اینها اولیاء خدا هستند اینها سُلاک ما هستند یعنی باور نمی‌کنید وقتی که می‌شنیدید شما که در فلان مجلس طهران از من فلان جا را می‌گفتند خیلی تعجب است آخر کسی بلند می‌شود بیاید نه آقا سلوک همه چیز را مباح می‌کند تهمت بزن کار ندارد، بردار بزن که من ماهها، سالها طول کشید که بالاخره توانستم از توی کله مادرمان بکشم بیرون این که آقای چیز راجع به آقای میرحسینی به شما گفتند تهمت بوده، سالها طول کشید چند دفعه من به ایشان گفتم بابا بیایند جلوی خودتان حرف بزنند ایشان بیایند دیگران که این حرف را زدند من هم در مجلس نیستم من می‌روم بیرون ایشان بگوید کی بوده چطور بوده آن حرفش را بزند و بعد هم خود شما قضاوت کن چرا اصلا من؟ من اصلا می‌روم بیرون اگر ترس از من است من می‌روم بیرون خب ایشان گیج شده بود چکار کند؟ با آن قسم و آیات آنها چکار کند؟ با این حرف من چکار کند؟ همینطوری تا بالاخره فهمید قضیه دروغ بوده اصلا قضیه همه‌اش تئاتر و سناریو بوده که درست شده بخاطر این، اینها چیزهایی بود که ما با چشم خودمان می‌دیدیم بعد از جریان والده ما را صدا کرد و ما آمدیم گفتم که من طبق وصیتی که مرحوم آقا به من کردند باید این جلسه سوم انجام بشود اگر انجام شد من خودم کفش اینها را هم جفت می‌کنم و هیچ کاری هم ندارم اصلا خودم نمی‌آیم حتی به والده گفتم من در این جلسات شرکت نمی‌کنم شرکت من که واجب نیست ولی همه افراد باید بیایند اگر مساله من است من نمی‌آیم چطور اینکه من مدتها بود که نمی‌رفتم شرکت نمی‌کردم و قرار بر این شد که این مطالبی را که می‌گوییم يك آقای در آنجا بود همه را نوشت بلند شود برود پیش مثلا اخوی و مطالب را بگوید و خلاصه بگوید که مساله ما این است اگر خلافی است بگویید ایشان هم با يك برخورد حالا گذشته دیگر این حرف خلاصه اینجا يك كدخدا بیشتر ندارد مضمون کلام این بود که این حرفها جای این حرفها نیست به والده گفتم خب بفرمایید، لذا خود آنها که من جمله خود والده هم باشد باید حق را من بگویم اینها جلسه مرحوم آقا را منتقل کردند به آنجا گرچه بعد زدند زیرش و گفتند اصلا ربطی ندارد چون وقتی که با اعتراض ما مواجه شد که شما چرا جلسه را از آنجا منتقل کردید؟ چرا شما جلسه ما نمی‌آیید دیدند جلسه آن بوده و مال مرحوم آقا بوده و منتقل کرده بودند و من دیگر گفتم حالا که اینطور است جلسه‌ای که باید در منزل آقا تشکیل بشود نشده چون در آنجاست شرکت در آنجا حرام است این را من آنجا گفتم شرعا حرام است چون

این جلسه بنام جلسه مرحوم آقا است و بواسطه این جلسه بر خلاف یکی از موارد خلاف وصیتی که عمل شد اینجا بود چون مرحوم آقا وصیت کردند طبق آنچه که الان مجلس هست طبق همین باید به من گفتند واللّه علی ما اقول وکیل قسم خوردند قسم جلاله، طبق همان چه که الان هست همینطور باید ادامه پیدا بکند به همین وضعیتی که هست و من نقشی نداشتم در چیز خب بالاخره اخوی بزرگتر خودش اداره می کند ولی باید طبق همان مساله انجام بشود صحبت از ولایت و این مزخرفات گفتم نباید باشد فقط از امام حسین و بس، نه بنده و نه جنابعالی هیچ کدام آقای حاج آقا جلال باید ذاکر باشند آقای میرحسینی باید مسئول باشند امور به این کیفیت باید باشد بنده رضایت دارم صد در صد خودم هم شرکت نمی کنم ولی اگر غیر از این بخواهد باشد نه من می ایستم و مقابله می کنم، گفتم من کاری که بخواهم بکنم با کسی شوخی ندارم و آنها ترسیدند ترسیدند که خلاصه ما دیگر آن شمشیر را کشیدیم و خلاصه باید حواسشان جمع باشد نمی صرفد برایشان اگر من بخواهم وارد بشوم برایشان صرف ندارد و لذا مساله را مخفی کردند آن وقت رفقا آمدند به من گفتند که بیا شما در همان جا مجلس قرار بده گفتم نه اینجا دیگر من تکلیف ندارم چون اینجا مساله رضایت والده ما هست و من در آن حد تکلیف ندارم که وقتی بینم ایشان رضایت ندارد نسبت به بقیه نه نسبت به بقیه من تکلیف ندارم و من وظیفه ندارم در اینجا خلاصه مجلس ایجاد کنم خودشان می دانند والان هم که اوضاع برگشته و افکار عوض شده خودشان مانده اند الان خیلی مسائل عوض شده و خیلی ها نمی روند یعنی آن مجالس نمی روند من همیشه گفتم و خواهم هم گفت که انسان باید در مقابل حق صریح باشد حق را بایستی انسان صریح باشد و مصلحت اندیشی اگر بخواهد بکند يك جا گیر می کند گیر می افتد مسائل آنطوری که بوده بوده در اینکه هم والده ما هم سایر افراد در آن جریانات دخیل بودند صحیح است و درست است و گر چه الان يك طور دیگر صحبت ها فرق می کند ولی نه این مساله بوده واقعیت دارد و خب انسان ممکن است يك افکاری داشته باشد باید تغییر پیدا کند خب چه اشکال دارد؟ ما که نمی گوئیم حتما انسان، معصوم به دنیا آمده ولی معلوم نیست معصوم باشد باید دوباره خودش را انسان اصلاح کند ما خطا می کنیم خودمان را اصلاح می کنیم اشکالی ندارد پذیرش حق خیلی ارزشش بیشتر از این است که انسان بخاطر مصالحی بخواهد پا بگذارد آنی را که آنجا از دست می دهد خیلی بیشتر از آن چیزی است که به دست

می آورد در اینکه در این جریان انحرافی که بعد از مرحوم آقا پیش آمد بستگان نزدیک ما دخالت داشتند شکی نیست البته دیگران هم کمک کردند و مساعدت کردند در بعضی از موارد که داشت کار اصلاح می شد دیگران آمدند و نگذاشتند مخصوصاً بعضی از شیخ‌ها بعضی از شیخ‌ها بودند که اینها نگذاشتند و والده ما آنها را لعنت کرد این را همه بدانید والده ما لعنت کرد، در يك شب گفت خدا لعنت کند آن کسانی را که نگذاشتند که این مساله در یکی از جریانات بود خیلی توضیح نمی‌دهم در او نگذاشتند منظورش چند نفر بودند و بالاخره يك روزی زمستان هم تمام می‌شود و دیگر نفاق‌ها رو می‌شود خدعه‌ها و تهمت‌ها همه رو می‌شود كلك‌ها بله آقای آقاشیخ باقر، چه چیزهای را ما دیدیم واقعاً آن عزت آن کرامت آن متانت آن مسائلی که بوده چه جلساتی تشکیل دادند؟ چه مسائلی؟ اصلاً دیگر یاد آوریش هم حتی مکدر است مکدر است که آن کسانی که در زمان مرحوم آقا می‌گفتند یکی از منت‌های الهی در ما برادران این است که خدا این برادر را در ما گذاشته بعد همین آقا بلند شود بعد از این جریانات يك چیزی بگوید که بگویم متأثر می‌شوید خیلی عجیب است! دنیا خیلی عجیب است! آن کسی که می‌آمد می‌گفت من اشکالات فلسفه را رفتم از فلانی یکی از آقایانی یکی از این دو آقایان معروف قم که هستند نتوانست جواب من را بدهد فلانی با دو تا سوال ساده مساله را حلاجی کرد همین در می‌آید می‌گوید اصلاً کی گفته این سواد دارد؟ بابا آخر یا این حرف را قبلاً به من نمی‌زدی، خب من سواد ندارم باشد پس او حرفت چی بود؟ خیلی خب حالا مگر قرار است همه سواد داشته باشند اینها برای انسان اعتبار است آدم حواسش را جمع کند خیلی مهم است الان گول نخورد الان از این سلام و صلوات‌های الان گول نخورد از این کوچه باز کردن‌های الان، کوچه باز می‌کنند حضرت آقا از این چیزها ما زمان آقا دیدیم.

تلمیذ: ...

استاد: تحت تربیت نبودند رفت و آمد می‌کردند تحت تربیت بودن نه آقا یعنی عمل به نسخه کردن این معنای تحت تربیت، اینها فقط می‌آمدند و روز و شب را می‌گذراندند بنده خودم در مجالس عدیده‌ای با مرحوم آقا و مرحوم والد بودم که یک مساله‌ای مطرح می‌شد و دقیقاً صد و هشتاد درجه خلاف فهمیده می‌شد حالا همین طرز تفکر مسئولیتی را به عهده می‌گیرد آن وقت چه خواهد شد؟ بنده خودم بودم دیگر ما در بیت بودیم، آن وقت می‌شود قم چی؟ قم جهنم می‌شود، قم ظلمانی می‌شود، قم

کدروت می شود، قم آمدیم یک سیب سیاهی روی قم گرفته بود اه عجب پس این حضرت معصومه اینجا چکار می کند؟ قمی که یک پرده سیاه رویش را بگیرد این حضرت معصومه لابد روحش هم از اینجا رفته وادی السلام قم از بدن و روح حضرت معصومه خالی شده آقای انصاری رفتند همه کوچ کردند وقتی آقا پایشان را در قم گذاشتند دیگر نه از آقای انصاری خبری است نه از علی بن جعفر نه از شاه جمال نه از حضرت معصومه، چی شد؟ دو سال بعد سه سال بعد نه قم خوب شد اه چی شد قضیه؟ خب این نابکار که همان نابکار است اینکه تغییری نکرده من همان هستم من که همان افکار را دارم سیصد درجه بدترش را هم دارم چی شد یک دفعه؟ قم پله دوم نجف است اول نجف بعد قم ا بابا بگذاریم یک مقدار آن حرفهایتان چندسالی بگذرد کم کم انشاءالله فراموش بشود از اذهان این را تازه گفتید، بازی با الفاظ با کلمات بازی با نفوس. خب این بحث اول حالا ببینیم به دوش می رسیم.

تلمیذ: ...

استاد: بله ما هم می رفتیم ایشان از مستشکلین درس آقای وحید بود،

تلمیذ: ...

استاد: که ظلمت شما نگیردشان

تلمیذ: ...

استاد: ما هم می رفتیم پیش آقای خامنه ای و ایشان هم خیلی لطف می کردند و واقعا محبت می کرد حتی یادم است که ایشان حتی همین آقای خامنه ای بیرون ساختمان می آمد که من شنیدم از بعضی از آنها که گفته بودند برای کسی ایشان این کار را نمی کرد می آمد بیرون ساختمان تا دم ماشین و استقبال و خیلی ایشان اظهار محبت داشت، خود آقای خامنه ای به ما گفتند وقتی ایشان می خواستند ما را ببینند بعد از فوت مرحوم آقا از جمله مطالبی که ایشان به ما گفتند این بود که من قطع دارم پدر شما اطلاع بر غیب داشته، اطلاع بر نفوس داشته زیرا در نفس من بعضی از مسائلی بود که غیر از من و خدای من خبر نداشت و ما وقتی با ایشان صحبت می کردیم ایشان از آن مسائل پرده برمی داشت آن وقت کار را به جایی رساندند که مطالب دیگری ما از افراد می شنیدیم حرمت ایشان متأسفانه نگه داشته نشد نمی دانم فلان.

تلمیذ: ...

استاد: آدم اینها را می بیند قضایای امام رضا علیه السلام و ...، برادر که پسر امام، برادر امام باید بیاید در دادگاه مدینه بگویند این امام رضا علیه السلام وصیت جعل کرده واقعا امام رضا چی

می کشید؟ غریب واقعا به این می گویند قاضی مدینه نگاه کند آن، آخر به قیافه این می آید وصیت جعل کند بیرون کرد آنها را از مجلس بیرون کرد از آن قاضی مدینه، قاضی عباسی گفت بلند شوید بیرون آخر به قیافه این می آید جعل بکند واقعا ائمة ما چی می کشیدند؟ امام رضا الان فکر آبروی پدرش را دارد می کند.